

اندیشیدن در کودکان

پرویز شهریاری

مراقبت پدر و مادر از کودکان و فداکاری و از خودگذشتگی در برابر آنها، از زیباترین جلوه‌های زندگی است. پدر و مادر، پدربزرگ و مادربزرگ، مربیان خستگی‌ناپذیری هستند که بدون چشم‌داشت، همیشه نگران رشد و پیشرفت فرزند و فرزندزاده‌ی خود هستند و وقتی بچه به سن مدرسه می‌رسد، به‌جز کارها و تکلیف‌های مدرسه‌ای، جنبه‌های گوناگون دیگری هم، بسته به امکان‌هایی که وجود داشته باشد، مورد توجه پدر و مادر قرار می‌گیرد؛ آشنایی با زبان بیگانه، موسیقی، نقاشی، شنا، رقص و مانند آنها، دانش‌آموز جوان باید همیشه دلواپس و نگران پیشرفت یا عدم موفقیت خود در همه‌ی این زمینه‌ها باشد. بی‌هیچ سختی، همه‌ی این تلاش‌ها، از بهترین انگیزه‌های مادر و پدر است، چراکه می‌خواهند فرزندشان پیشرفت کند و هرچه زودتر، قابلیت‌ها و استعدادهای او را، کشف کنند.

بی‌شک همه‌ی این تلاش‌ها درست و سودمند است. چه بسا که در نتیجه‌ی این مراقبت‌ها، کودک بتواند، برای نمونه، به‌زبان ایتالیایی صحبت کند، آهنگ خوشی را از سنتور خود به‌گوش برساند، بی‌ترس به‌استخر آب بپرد و شناکنان خود را به‌سمت دیگر آن برساند. و روشن است که توانایی و هنر، همیشه احترام‌انگیز است. به‌جز این وقتی که وقت بچه با کارهای سالم پر شود، دچار بی‌کارگی (که سرچشمه‌ی بسیاری از رفتارهای ناشایست است) نمی‌شود و امید مادر و پدر خود را، که می‌خواهند فرزندی برازنده و موفق داشته باشند، بر باد نمی‌دهد.

آشنا کردن فرزند با ورزش‌های سبک و موسیقی و مانند آن و ایجاد مهارت نسبی در آنها، خیلی خوب است، ولی این هنوز مهم‌ترین آنها نیست. مهم‌ترین مسأله‌ای که می‌تواند برای فرزند ما آینده‌ساز باشد، توجه به‌نیروی اندیشه‌ی او و پیدا کردن راه

پیشرفت آن است. روان‌شناسان و آموزگاران‌ی که به‌طور دایم با دانش‌آموزان کوچک سر و کار دارند، همیشه از وجود این حقیقت نگران‌اند که همه‌ی بچه‌هایی که سه سال درس خوانده‌اند، نمی‌توانند به‌نحوی روشن توانایی اندیشه‌ی خود را آشکار کنند، توانایی که بدون آن امکان موفقیت در زمان ورود به‌زندگی وجود ندارد. گمان نکنید، این وضع تنها به‌دانش‌آموزانی مربوط می‌شود که از درس عقب مانده‌اند، بلکه آن‌هایی را هم که خوب درس می‌خوانند را در بر می‌گیرد. از طرف دیگر همه‌ی پژوهش‌ها نشان داده است که در این سن (سه سال اول دبستان)، همه‌ی بچه‌ها امکان فراوانی برای تکامل اندیشه‌ی خود دارند که می‌توان و باید آن‌ها را برانگیخت و بیدار کرد.

در ضمن باید به این نکته توجه داشت که نقش اساسی در این‌باره به‌عهده‌ی پدر و مادر هست. ولی اگر شما از پدر و مادرها بپرسید، برای پیشرفت اندیشه‌ی کودکان خود چه تلاشی کرده‌اند، به‌طور معمول به‌پاسخ راضی‌کننده‌ای برخورد نمی‌کنید. اغلب در برابر این پرسش، صادقانه دچار حیرت می‌شوند، زیرا مردم نمی‌خواهند بپذیرند، اندیشه‌ی آدمی را هم می‌توان همچون بازی تنیس و یا هنر خیاطی تمرین داد و بهبود بخشید. کسانی هم هستند که گمان می‌کنند، وقتی کودک به‌موسیقی، زبان یا باله مشغول باشد، به‌خودی‌خود به‌پیشرفت اندیشه‌ی او کمک می‌شود. این، البته درست است و کسی نمی‌تواند منکر این حقیقت باشد که هر آگاهی، هر دانش و هر جنبه‌ای از هنر می‌تواند در اندیشه و تفکر آدمی اثر بگذارد و کمکی برای پیشرفت آن باشد. ولی بحث اساسی در این‌جاست، اگر فرد بدون پیشرفت همه‌جانبه‌ی اندیشه‌ی خود، با زیر و بم دانش و یا هنری آشنا شود، در آینده هم، تنها در همان زمینه می‌تواند درکی درست و خوب داشته باشد. در زندگی اغلب شاهد حالت‌هایی هستیم که وقتی برای کسی حادثه‌ای پیش آید و از کار تخصصی خود جدا شود، به‌سختی می‌تواند خود را با کار تازه‌اش سازگار کند. در حالی‌که اگر اندیشه‌ی او در جهت‌های مختلف پیش رفته باشد، هیچ‌کار تازه‌ای او را نگران نمی‌کند و در زمان کوتاه خود را با وضع تازه سازگار می‌کند و بر آن تسلط می‌یابد.

حتا تسلط بر یک زمینه‌ی خاص هم، بدون رشد همه‌جانبه‌ی اندیشه، ممکن نیست. می‌توان بر یک کار عادی مسلط شد و یا برای نمونه ادبیات را فراگرفت و یا سازی را نواخت، ولی اگر کسی بخواهد در همان زمینه‌ی مورد علاقه‌ی خود آفریننده باشد، ذهن

خلاق باید داشته باشد و بر محیط خود اثر بگذارد. چنین کسی به رشد اندیشه در حدی بالا نیاز دارد. شما اطمینان داشته باشید یک ریاضی دان بزرگ، یک موسیقی دان خلاق و یک صنعت کار مبتکر بی تردید دارای چنین خصلتی هستند.

ممکن است گفته شود، این‌ها مربوط به آدم‌های بزرگ و مربوط به زمانی است که رشد کرده‌اند و عاقل شده‌اند. بی تردید این مطلب درست است، ولی آزمایش نشان داده است که این استادان، در کودکی هم، در میان همسالان خود به خاطر درک سریع‌تر، برجسته بوده‌اند. همین توانایی در درک سریع‌تر و متمایز موقعیت‌هاست که موجب موفقیت آن‌ها می‌شود و مگر توانایی همان اندیشه‌ای نیست که تکامل یافته است.

بر این نکته باید تاکید کرد که وقتی از دیدگاه سنی به تکامل فرد می‌نگریم، بین خرد و جنبه‌های دیگری مانند قد و وزن، تفاوت اساسی وجود دارد. آدمی ممکن است خیلی از کمبودهای خود را، نسبت به همسالان، با بزرگ شدن جبران کند: اگر بلندقد نیست، قد بکشد و اگر لاغر است چاق‌تر شود، ولی درباره‌ی اندیشه، این وضع پیش نمی‌آید. کسی که در کودکی نمی‌تواند خوب بیندیشد، باید برای انتخاب راه خود همواره به بزرگ‌ترهای خود متکی باشد، ولی این اتکا همیشه وجود ندارد. کسی که اتکایی بار آمده است، و همیشه با تکیه بر عصای دیگران راه رفته است، هر جا و هر زمان که تکیه‌گاه خود را از دست بدهد، در می‌ماند.

خیلی از پدرها و مادرها امیدوارند، وقتی کودک خود را به دبستان فرستادند، بتواند راه اندیشیدن را یاد بگیرد البته این، یک واقعیت است که مدرسه، اندیشیدن را پیش می‌برد. ولی باید توجه داشت که در مدرسه، این جنبه چیزی از یک کلیت است، چرا که کار معلم، تنها پرداختن به این مساله نیست: او باید خیلی چیزها را به کودک بیاموزد و توانایی‌های گوناگونی را در او به وجود آورد (حساب کردن، نوشتن، خواندن و مانند آن). از سوی دیگر، به دلیل زیاد بودن تعداد دانش آموزان (در هر کلاسی بیش از ۴۰ نفر) برای معلم امکان توجه به هر دانش آموز، جداگانه وجود ندارد. به این نکته هم باید توجه داشت که به ویژه سه سال اول دبستان، سال‌های سرنوشت‌ساز از نظر تکامل اندیشه‌ای کودک است. و اگر این فرصت از دست برود، جبران آن بسیار دشوار و باید گفت ناممکن می‌شود.

۵ این دشواری به ویژه از این بابت بیشتر است که کار نوجوانان در دبیرستان زیاد است

و باید موارد درسی زیادی را فراگیرند دانش آموز در این دوره باید بتواند از توانایی اندیشه‌ی خود استفاده کند، به این که همچون سال‌های دبستان، که کار سبک‌تر است و دانش آموز فرصت بیشتری دارد، به تربیت و پیشرفت آن بپردازد.

به این ترتیب روشن می‌شود، مناسب‌ترین زمان برای تربیت اندیشه‌ی کودکان، سال‌های نخست دبستان (و به‌ویژه سه سال اول آن) است و پدر و مادر بهتر از هر کسی می‌توانند به آن بپردازند. البته از برخی جهات، سال‌های پیش از دبستان، حتی اهمیت بیشتری دارند که خود نیاز به بخشی جداگانه دارد. ولی برای این که در این راه موفق شویم، باید ابتدا بدانیم که نیروی اندیشه‌ی کودک چقدر است و سپس، راه یاری رساندن به پیشرفت آن را پیدا کنیم.

ممکن است به نظر آید که ارزیابی میزان اندیشه، کار ساده‌ای است و می‌توان با توجه به مقدار موفقیت دانش آموز در درس‌های خود، به آن پی برد: اگر دانش آموز خوب درس می‌خواند و نمره‌های بالا می‌گیرد، پیشرفتی رضایت‌آمیز دارد، ولی اگر نمره‌های او از متوسط به پایین است، باید نسبت به پیشرفت او نگران بود... ولی تجربه‌ی آموزگاران نشان داده است که موفقیت‌های درسی دانش آموز، در بیشتر حالت‌ها به پشتکار و در ضمن توانایی حافظه‌ی او مربوط می‌شود، نه به نیروی اندیشه و در میان کودکانی هم که موفقیت‌های تحصیلی ندارند، کسانی وجود دارند که به دلیل تلاش کم و کم توجهی و بی‌دقتی نمره‌های پایین می‌آورند.

پدر و مادر به شرطی که در انجام تکلیف‌های درسی کودک خود نظارت داشته باشند، می‌توانند تا حد زیادی، پیشرفت اندیشه‌ی او را ارزیابی کنند. اگر ضمن حل مسأله‌های ریاضی، نمی‌تواند طرح عمل‌های لازم را بریزد، اگر مجهول را گم می‌کند و اگر بستگی‌های بین داده‌ها و خواست مسأله را از دست می‌دهد، روشن است که وضع روبه‌رواهی ندارد. حالتی هم که دانش آموز مسأله را حل می‌کند، ولی نمی‌تواند توضیح دهد که چرا این نتیجه را به دست آورده است، باید هشدار دهنده باشد.

باز هم به این نکته توجه می‌کنیم که بیش‌تر کودکان، به جای اندیشه، از حافظه‌ی خود یاری می‌گیرند. حافظه‌ی خوب، خوب است، ولی با اندیشه تفاوت دارد. به همین مناسبت در این جا باید مادر و پدرها، و هم آموزگاران را به دو مسأله‌ی اساسی توجه دهیم. اول بیش از اندازه به حافظه‌ی کودک فشار نیاورند و تلاش نکنند تا همه چیز را تنها به یاری حافظه یاد بگیرند. دوم در حالت‌هایی هم که باید دانش آموز از حافظه‌ی خود

یاری بگیرد، مراقب باشند که کودک هیچ مفهومی را نفهمیده به خاطر نسیارد. حفظ کردن شعرهای حافظ، بی آنکه معنای آن‌ها را بدانند، یا به خاطر سپردن یک تعریف ریاضی، بدون توجه به مفهوم آن، به پیشرفت اندیشه‌ی کودک زیان می‌رساند.

مادر و پدر با طرح مساله‌هایی مناسب با سن کودک و بیرون از کتاب درسی، می‌توانند میزان رشد اندیشه‌ی فرزند خود را ارزیابی کنند. خوبی این‌گونه مساله‌ها (که برای نمونه چند تا از آن‌ها را، در پایان همین مقاله آورده‌ایم) در این است که به‌طور مستقیم، به موضوع‌های درسی بستگی ندارند و برای حل آن‌ها، کودک نمی‌تواند تنها بر حافظه‌ی خود تکیه کند و به‌تأچار از اندیشه و استدلال سود می‌جوید. این‌گونه مساله‌ها، که به مساله‌های منطقی مشهورند، برای تشخیص بچه در نتیجه‌گیری از توانایی او در استنتاج درست، اهمیت زیادی دارد.

برای این که پدر و مادر بدانند، چگونه می‌توانند به پیشرفت اندیشه‌ی کودکان خود یاری برسانند، باید دست کم تصویری کلی از ویژگی تکامل ذهنی در دبستانی‌های کم‌سال داشته باشند.

دوباره به این مطلب بر می‌گردیم که مناسب‌ترین زمان برای پیشرفت این استعدادها، سال‌های نخست دبستان است. می‌توان یادآوری کرد، دانشمندانی که روی روان‌شناسی انسان در جریان زندگی بررسی می‌کنند، سال‌های دبستانی را برای رشد اندیشه (و نه حافظه، نیروی بیان و مانند آن) مناسب می‌دانند. در این دوران است که کودک، برای نخستین بار، فعالیت اندیشه‌ای و درونی خود را آغاز می‌کند و می‌تواند «در ذهن خود» بیندیشد. کودک به‌ویژه در این سال‌هاست که استعداد خود را در اندیشه و تخیل (و در بسیاری حالت‌ها، جدا از تصور عینی چیزها) نشان می‌دهد.

ژان پیاژه؛ روان‌شناس سوییسی، با پژوهش‌ها و بررسی‌های خود، این حقیقت را به روشنی نشان داده است. او، برای نمونه، این آزمایش را انجام داده است: در برابر کودک دو گره‌ی مومی که به یک اندازه بودند، قرار داد. یکی از گره‌ها را جلوی چشم کودک مجاله کرد و به شکل کالباس یا کلوچه در آورد. سپس از کودک پرسید: «کدام یک از این‌ها بزرگ‌تر است؟» بچه‌های کوچک‌تر از ۶ یا ۷ ساله، بی‌تردید پاسخ دادند که مقدار موم در کالباس یا کلوچه بیش‌تر است. ولی کودکان بزرگ‌تر (دانش‌آموزان دبستانی) فریب نخورند. آن‌ها، مقدار موم را در هر دو جا یکی دانستند، زیرا به هیچ‌کدام از دو گره، نه چیزی اضافه و نه چیزی کم شده بود.

به یک حقیقت دیگر هم، که تنها بعد از ۶ یا ۷ سالگی هویدا می‌شود، توجه کنیم. حقیقت این است که کودک استعداد طرح ذهنی هر چیزی را، با همان هدفی که در زندگی دارد، پیدا می‌کند. کودک می‌تواند آنچه را دیده است، همراه با چیزهایی که در آن بوده است، بازسازی کند (پیش‌آمدی که در خیابان رخ داده یا صحنه‌ی بازی یا نمایشی را که دیده است). کودک قادر به طرح‌ریزی است، حتی می‌تواند چیزها و آدم‌ها را با نشانه‌ها و جابه‌جا شدن آن‌ها و برای نمونه با اتوموبیل نشان دهد. در ضمن روان‌شناسان ثابت کرده‌اند، اگر کودک ۷ یا ۸ ساله نتواند این کار را انجام دهد، می‌توان به سادگی به او یاد داد، در حالی که یاد دادن همین مطلب به کودکان کوچک‌تر، با دشواری بیش‌تری روبه‌رو می‌شود.

تصور و تخیل، بستگی زیادی به رشد اندیشه دارد. همه‌ی ما شاهدیم که کودک نیروی تصور و تخیل زیادی دارد. با دشمن خیالی خود می‌جنگد، گاهی او را شکست می‌دهد و گاهی از او شکست می‌خورد، در خیال خود فوتبال بازی می‌کند یا به‌شنا می‌پردازد. وقتی به‌میز رویه‌روی خود یا تصویر آن در کتاب نگاه می‌کند، می‌تواند با تصور خود، آن را بزرگ‌تر یا کوچک‌تر کند یا آن را به‌قطعه‌هایی تقسیم کند و یا وارونه آن، اگر قطعه‌های جداگانه‌ی یک چیز را ببیند، با تصور خود آن‌ها را ترکیب کند. می‌تواند خود را در حال پرش یا در حال پرواز تصور کند. ولی برای این که بتواند همه‌ی این‌ها را انجام دهد، باید استعداد تصور و کار ذهنی او به‌خوبی تکامل یافته باشد.

یا. آ. پونومارو، روان‌شناس صاحب‌نظر شوروی، به‌فراوانی درباره‌ی این استعداد دانش‌آموزان کوچک‌تر بررسی کرده است. او از کودک می‌خواهد، بی آن که به‌صفحه‌ی شطرنج نگاه کند، مسأله‌ای را در ذهن خود حل کند که باید در آن چند حرکت اسب را انجام داد و پیاده‌ای را حذف کرد. البته پیش از آن، نشانه‌های حرفی و عددی خانه‌های صفحه‌ی ۳×۳ شطرنج (یعنی گوشه‌ای از صفحه‌ی اصلی شطرنج را که شامل خانه‌های A، B و C، روی ۱، ۲ و ۳ هستند و قانون حرکت اسب را به کودک یاد داده‌اند. کسی که بتواند سریع و درست (یعنی با حداقل حرکت) مسأله را حل کند، و بدون اشتباه مسیر حرکت اسب را نام ببرد، در «کار ذهنی» با استعداد به‌حساب می‌آید و این استعداد در سطح بالایی از پیشرفت قرار دارد (یعنی اگر نمره‌ی استعداد را از ۱ تا ۵ بگیریم، نمره‌ی این فرد پنج است). بنابراین همین پژوهش، معلوم شد تعداد این کودکان نادر و در میان همسالان خود پایین است. اگر کودک نتواند در ذهن خود صحنه‌ی بازی را مجسم کند و

قادر نباشد، بی آن‌که به‌صحنه‌ی شطرنج نگاه کند، موقعیت خانه‌های مجاور و جدا از هم را تشخیص دهد، به‌معنای آن است که هنوز در مرحله‌ی نخست پیشرفت قرار دارد. آیا ممکن است، کودکان ضمن سه سال آموزش در دبستان از نخستین مرحله‌ی پیشرفت به مرحله‌ی پنج ارتقا پیدا کنند؟ براساس کارهای پونو مارو، چنین موردی وجود ندارد، معلوم شده است، ضمن آموزش دبستانی، هر کودک می‌تواند تنها تا دو مرحله و به‌ندرت تا سه مرحله پیش برود؛ یعنی از مرحله‌ی اول به مرحله‌ی چهارم و یا از مرحله دوم به مرحله‌ی پنجم برسد.

از این وضع نباید شگفت‌زده شد، چرا که رشد استعداد و اندیشه در مدرسه به‌طور خودبه‌خودی و طبیعی انجام می‌گیرد و به‌طور معمول کسی برای آن برنامه‌ی ویژه‌ای نمی‌ریزد. اگر در کلاس‌های دبستان گاه‌به‌گاه دانش‌آموزان را به محاسبه‌ی ذهنی و جمله‌سازی (به‌نحوی که بتوانند حالت معینی را نشان دهند و یا از کنار هم گذاشتن واژه‌های پراکنده‌ای جمله‌ای درست کنند و مانند این‌ها) وادارند و اگر طراحی، نقاشی، بازی‌های فکری، کوتاه سخن، همه‌ی کارهایی را که مستلزم تصور ذهنی و اندیشیدن است، در برنامه قرار دهند، می‌توان انتظار داشت در چنین کلاسی، به‌طور میانگین، رشد ذهنی دانش‌آموزان در سطح بالایی قرار گیرد.

حقیقت این است که پیشرفت استعداد و کار ذهنی می‌تواند تاثیر منفی در آینده‌ی او داشته باشد. به‌فراوانی می‌توان به‌کسانی در سن بالا برخورد که نیروی اندیشه‌ی درونی ندارند، نمی‌توانند اندیشه‌ی خود را تا آخر دنبال کنند و نمی‌خواهند اندیشه‌ی خود را برای انجام کاری متمرکز سازند. به‌طور معمول این‌ها خودپسندانه اعلام می‌کنند: «چه اندیشه‌ای! این که اندیشه لازم ندارد و استدلال نمی‌خواهد! همه چیز روشن است! باید عمل را آغاز کرد، آن وقت معلوم می‌شود که همه چیز خودبه‌خود به‌راه می‌افتد! به‌جای اندیشیدن باید عمل کرد...»

عاقل به‌کنار جوی تاپل می‌جست دیوانه‌ی پابره‌نه از آب گذشت*

* ج. جروم (۱۸۵۹-۱۹۲۷) نویسنده و نمایش‌نامه‌نویس انگلیسی در داستان فکاهی و پرتلنز خود به‌نام «سه مرد در یک فایق» که در سال ۱۸۸۹ نوشته و به‌فارسی هم برگردانده شده است، نمونه‌ی این کسان را در چهره‌ی «عمو پوجر» یکی از قهرمانان داستان خود، نشان داده است. کسانی که داستان را خوانده‌اند، به‌احتمال زیاد صحنه‌ای را که عمو پوجر می‌خواهد، نقشه‌ای را آویزان کند، به‌یاد دارند. او با

وقتی دانستیم استعداد‌های اندیشه‌ای کودک به‌اندازه‌ی کافی رشد نکرده است، باید ببینیم چگونه می‌توان به‌او یاری رساند و به‌ویژه چگونه باید درباره‌ی «کار ذهنی» به‌او تمرین داد. در این‌جا در ضمن باید توجه کرد که تربیت اندیشه همچون تربیت هر جنبه‌ی فرهنگی دیگری، به‌کاری مستمر و منظم نیاز دارد.

چگونه می‌توان به‌رشد اندیشه ز پیشرفت استعداد ذهنی یاری رساند؟ پدر و مادر می‌توانند ضمن انجام تکلیف‌های مدرسه‌ای کودک، و هم با شیوه‌های جدا از درس‌های مدرسه‌ای، وظیفه‌ی خود را در این‌باره انجام دهند. در نوع اول باید همه‌جا مواظب بود که کودک ناچار به‌اندیشه شود. برای نمونه این که برای حل مسأله‌ی ریاضی یا درس ادبیات فارسی یا هر درس دیگری، به‌کودک خود یاری می‌رسانیم، از او بخواهیم پیش از حل روی مسأله به‌طور همه‌جانبه بیندیشد و راه‌حل مسأله را به‌طور شفاهی بیان کند و بگوید برای رسیدن به‌پاسخ، چه عمل‌هایی لازم است؛ اگر کودک از عهده‌ی حل مسأله‌ای بر آمد، می‌توانیم مسأله‌های مشابهی به‌طور شفاهی به‌او بدهیم و از او بخواهیم تا استدلال خود را درباره‌ی حل آن‌ها بیان کند.

به‌طور کلی اگر از قانون اول «بگو می‌خواهی چه کار کنی، بعد عمل کن» به‌طور مستمر درباره‌ی کارهای مدرسه‌ای استفاده کنیم، می‌توان به‌نتیجه‌ی مطلوب رسید. البته مادر و پدر باید متوجه باشد روش آن‌ها خسته‌کننده یا دستوری نباشد. همیشه می‌توان طوری رفتار کرد که کار با کودک شکل بازی به‌خود بگیرد: پدر «ناتوانی» خود را در درک مطلب نشان می‌دهد و کودک تلاش می‌کند تا به‌او بفهماند. یا به‌کودک پیشنهاد می‌شود با هم بیندیشند که چرا این فرض داده شده است، از آن‌چه استفاده‌ای می‌توان کرد و...

ولی همان‌طور که گفته شد، برای تقویت اندیشه‌ی کودک، باید از روش‌های غیر درسی هم سود جست. یکی از ساده‌ترین این بازی‌ها چنین است: سه حرف و برای نمونه «ز، م، ی» را به‌کودک می‌دهیم و از او می‌خواهیم از این حرف‌ها، یک واژه بسازد. اگر با سه حرف به‌راحتی پاسخ را داد، به‌تدریج تعداد حرف‌ها را می‌افزاییم تا کار ذهنی

→ عجله نقشه را می‌گیرد، از صندلی بالا می‌رود، به‌سمت دیوار برمی‌گردد و نقشه را بر دیوار می‌گذارد... تازه در این‌جا متوجه می‌شود برای این کار به‌چکش و میخ نیاز دارد و باید صندلی را محکم نگاه دارند. ولی او از رو نمی‌رود و دیگران را سرزنش می‌کند که هیچ احساسی ندارند و به‌اندیشه‌ی یاری به‌او نیستند. و چه بسا که اغلب ما، در بسیاری از کارهای روزانه‌ی خود، به‌نحوی عمو پوچر باشیم.

دشوارتر شود. خوب است گاه به گاه نقش دو طرف را عوض کنیم: از کودک بخواهیم چند حرف را نام ببرد تا ما با ترکیب مناسب آن‌ها، واژه‌ای را بسازیم. تمام بازی باید شفاهی باشد، بدون استفاده از قلم و کاغذ، یعنی تمام جست‌وجوها و ترکیب‌های مختلف حرف‌ها در ذهن انجام شود.

برای کودکانی که خواندن را یاد گرفته‌اند، بازی دیگری هم می‌توان ترتیب داد. واژه‌ای را به کودک بدهید که خیلی بزرگ نباشد مانند «مار» و از او بخواهید، در ذهن خود واژه را برعکس کند. اگر کودک از عهده‌ی واژه‌های سه حرفی بر آید، واژه‌های چهار حرفی به او پیشنهاد کنید و... می‌توانید خودتان واژه‌ی وارونه‌ی واژه را بیان کنید. برای نمونه «نابز» و از او بخواهید تا اصل واژه را پیدا کنید. در این حالت‌ها، گاه استفاده از واژه‌هایی که خود و وارونه‌ی آن‌ها یکی است، مانند «نان» و «داماد»، بازی را برای کودک جالب‌تر می‌کند. در ضمن از کودک بخواهید خودش هم به دنبال چنین واژه‌هایی، البته در ذهن خود، باشد.

از این‌گونه بازی‌ها، به فراوانی می‌توان پیدا کرد. مادر و پدر هم می‌توانند واژه‌هایی درست کنند که به همین اندازه - یا حتی بیش‌تر از این‌ها - جالب باشد. در طرح بازی‌ها، تنها دو نکته را باید در نظر گرفت: بازی درخور اندیشه‌ی کودک و سن او باشد، در ضمن به تقویت اندیشه و کار ذهنی کودک یاری برساند.

به علاقه‌ی کودکان هم باید توجه داشت، چرا که همه‌ی کودکان به کار ذهنی علاقه‌مند نیستند. بسیاری عادت دارند اول با دست‌های خود کار کنند و بعد، اگر گرفتار شدند بیندیشند. بنابراین مادر و پدر باید ضمن یاری به کودک خود تا هر جا که لازم است بردبار باشند، در غیر این صورت به هیچ نتیجه‌ای جز تقویت لجاج بازی کودک نخواهند رسید. بازتاب هر روحیه‌ی ضعیفی، لجاج بازی است، در حالی که هدف اصلی ما تقویت اندیشه و بالا بردن نیروی خلاقیت کودک است.

چند مساله برای تقویت اندیشه در دانش‌آموزان کوچک

همه‌ی این مساله‌ها باید در پایان سال تحصیلی به کودک داده شود. مساله را روشن و خوانا روی کاغذی بنویسید و به کودک بدهید. او باید در ذهن خود پاسخ را پیدا کند و روی یک صفحه‌ی دیگر بنویسد.

کودک باید بی‌یاری دیگران و بدون هیچ پرسش یا توضیح زیادتر آن را حل کند. اگر

اندیشه‌ی کودک تقویت شده باشد، باید از عهده‌ی حل این مسأله‌ها برآید.

برای کلاس اول دبستان

۱. سروش از سپیده خوشحال‌تر است. سروش از بهزاد خوشحال‌تر است. چه کسی از همه خوشحال‌تر است؟
۲. پیروز از سوسن باادب‌تر است. سوسن از فرخنده باادب‌تر است. کی از همه باادب‌تر است؟
۳. مزده از شروین قوی‌تر است. شروین از توکا، قوی‌تر است. چه کسی از همه ضعیف‌تر است؟
۴. توکا بهتر از فرشته گل دوزی می‌کند. توکا بهتر از کتابیون گل دوزی می‌کند. چه کسی بهتر از همه گل دوزی می‌کند؟
۵. فرشته ۴ کیلو سبک‌تر از توکا است. فرشته ۲ کیلو سنگین‌تر از مریم است. چه کسی از همه سبک‌تر است؟

برای کلاس دوم دبستان

۱. جمشید بلندتر از فرزاد است. جمشید غمگین‌تر از افشین است. جمشید کوتاه‌تر از افشین است. جمشید خوشحال‌تر از فرزاد است، چه کسی خوشحال‌تر و چه کسی بلندتر است؟
۲. جواد نیرومندتر از احمد است. احمد به اندازه‌ی داریوش باادب نیست و داریوش ضعیف‌تر از جواد است. جواد باادب‌تر از احمد است. کدام پسر نیرومندتر و کدام پسر باادب‌تر است؟

برای سال سوم دبستان

۱. حسن ضعیف‌تر از محمود است. محمود جوان‌تر از احمد است. احمد کوتاه‌تر از حسن است. کدام نیرومندتر از همه، کدام بلندتر از همه و کدام بزرگ‌تر از همه است؟
۲. مژگان بدتر از نادیا شنا می‌کند. نادیا بهتر از مینا می‌پرد، مینا بهتر از نادیا می‌دود. مژگان بدتر از مینا می‌پرد. نادیا بدتر از مژگان می‌دود. مینا بهتر از نادیا شنا می‌کند. چه کسی بهتر از همه شنا می‌کند، چه کسی بهتر می‌دود. و چه کسی بهتر می‌پرد؟